



۱.....	افاده از علوم دقیقه
۲.....	اقسام علوم غریبه
۲.....	ذاتی
۲.....	عرضی
۳.....	بیان حکم
۳.....	قول مختار
۳.....	خرق عادت
۴.....	خلاصه
۴.....	اعجاز و کرامت
۵.....	حد ساحر
۵.....	در آیه
۶.....	مبنای اقوال
۶.....	روایت محمد بن یعقوب
۶.....	روایت بشار بن سیار
۶.....	روایت اَبی الجوزاء
۷.....	روایت غیاث بن کلوب
۷.....	دلالت روایات
۷.....	سند روایات
۷.....	الحدود تُدرع بالشبهات
۸.....	بیانی از نهج البلاغه



بسم الله الرحمن الرحيم

افاده از علوم دقیقه

در فرع دهم بعضی مثل آقای مکارم این طور دارند که افاده از بعضی از علوم دقیقه که در محدوده قوانین طبیعی این عالم است منتهی در زمان و شرایطی است که خیلی خفاء دارد و افراد آشنای با آن خیلی کم هستند موضوعاً یا حکماً ملحق به سحر است. مثلاً در کیمیا نوعی که استفاده از فرمول‌ها و قواعد غیرطبیعی و غیرمتعارف بوده است مقصود نیست اما اقسامی از آن در حقیقت بهره‌گیری از قوانین طبیعی در زمان است که کسی آشنای به آن‌ها نبوده است و به صورت عرضی و ثانوی جزء علوم غریبه به حساب می‌آمده و بعدها با پیشرفت علم فهمیده‌اند که قاعده‌اش چیست و لذا در زمره علوم متعارف در آمده است. این نوع علم را هم به نحوی موضوعاً یا حکماً سحر قرار داده‌اند.

اقسام علوم غریبه

اگر بخواهیم این مقوله را مقداری روشن‌تر کنیم به این شکل است که بعضی از علوم غریبه دو نوع می‌تواند باشد:

ذاتی

علمی که ذاتاً جزء علوم و غریبه است و معنای غریبه بودن این است که قوانین موجود در آن علم از سنخ قوانین عالم طبیعی و طبیعیات و مسائل مادی نیست بلکه عواملی در آنجا مؤثر است که با آن عوامل یا اراده، شخص در عالم خارج اثر می‌گذارد. امر غیرطبیعی در نفس و اراده یا روابطی بین موجودات ولی نه از سنخ روابط این عالم طبیعت است که در عالم اثر می‌گذارد. علوم غریبه بودن در ذاتشان نهفته است یعنی ذاتاً قوانین این‌ها مشمول قوانین عالم طبیعت و از سنخ و گونه ماده و انرژی و مواد و تسهیلات این عالم نیست بلکه از سنخ دیگری است نظیر اعجاز و کرامت است که آن‌ها هم از همین مقوله است منتهی علوم غریبه با آن تفاوت‌هایی دارد.

عرضی

نوع دوم علمی است که غریبه بودنشان ذاتی نیست بلکه عرضی و نسبی است به این دلیل ممکن است در یک زمانی مثلاً کیمیا یا بعضی از اقدامات دیگر به دلیل اینکه قوانینشان منقح نشده و همه به آن دسترسی ندارند و در حقیقت یک گفتمان علم طبیعی پیدا نکرده است جزء علوم غریبه به حساب بیاید. فرض کنید شیخ بهایی حمامی درست کرده است که با یک شمع گرم

می‌شود. این دو نوع می‌شود یکی اینکه از یک قاعده غیرطبیعی یا فرمول‌هایی که غیر از تأثیر و تأثرات مواد و انرژی است استفاده کرده است و یا در همان زمان گازهایی که از زیاله‌ها تولید می‌شده است را به حمام منتقل کرده و از آن تولید انرژی و حرارت شده است منتهی آن زمان هنوز قانون و قاعده گاز و انرژی کشف نشده و به صورت قاعده منقح علمی و متداول در عرف آن زمان نبوده است. یا مثلاً اگر کسی در زمانی که هنوز هواپیما اختراع نشده و قوانین حاکم بر این کشف علمی منقح نشده است با هوش آن را از زمین بلند کند یا آنچه در پزشکی قدیم مرسوم بود که شخص به صورت علمی نمی‌توانست این اثر را اثبات کند ولی با هوش شخصی در پزشکی و تأثیر داروها و گیاهان کارهای عجیبی می‌کرد که هر کس می‌دید شگفت‌زده می‌شد و می‌گفت این معجزه می‌کند ولی درواقع استفاده از قاعده و قانون طبیعی بوده است.

بیان حکم

آیا می‌شود این هم جزء سحر به شمار آید. چیزهایی که به صورت نسبی است و زمانی خارق عادت و جزء اسرار به حساب می‌آید ولی زمان دیگر جزء اسرار و خارق عادت نیست بلکه یک کشف علمی است و با روالی می‌شود از آن استفاده کرد. ظاهر کلام بعضی در نور الفقاهه این است که این‌ها هم زمانی که خوارق عادت و اسرار مخفی به حساب می‌آید جزء سحر حساب می‌شود در صورتی که استفاده ناصحیح از آن‌ها شود.

قول مختار

ملاک و قوام سحر به این بود که از قوانین خارق عادت بهره گرفته و اراءه الباطل حقا در آن باشد. به نظر می‌آید که قسم دوم از علوم غریبه نسبی یا علوم غریبه‌ای که عرضاً جزء علوم غریبه به حساب بیاید حکم همان حکم سایر عناوین از تسخیر و احضار ارواح و... است که اگر بهره‌گیری از این‌ها به گونه‌ای باشد که باطلی را حق نشان دهد و خلاف واقعی را واقع نشان دهد بعید نیست بگوئیم سحر است و اشکال دارد اما اگر برای اراءه باطل به صورت حق نیست و واقعاً تبدیلی با کیمیا در عالم می‌کند جزء مقوله سحر به حساب نمی‌آید.

خرق عادت

ممکن است بگوئیم خارق عادت یا سر در مفهوم سحر یعنی آنچه به صورت مطلق غیرطبیعی باشد اما این شاید وجهی نداشته باشد. آنچه غیرطبیعی است ولو به شکل عرضی در صورتی که اراءه باطل به حق در آن باشد سحر می‌شود اما این طور نیست که این‌ها همیشه سحر به حساب بیاید گرچه اینجا ممکن است کسی بگوید به طور مطلق از مقوله سحر خارج است. عرض ما این است که اولاً به طور مطلق خارق عادت یعنی غیرطبیعی لذا ممکن است این‌ها جزء مقوله سحر به حساب بیاید و

ثانیاً بعید نیست این‌طور بگوییم که اگر صرفاً خارق عادت شامل نوع دوم علوم غریبه هم شود کافی نیست که چیزی سحر شود بلکه در صورتی سحر به حساب می‌آید که در او اراءة الباطل حقا باشد. مثلاً کیمیا کند و رنگ آن ماده را تبدیل کند ولی تبدیل کرده نه اینکه واقعاً تبدیل شده و رنگش عوض شده است و شخص فکر کند که این مبدل به طلا شده است درحالی‌که طلائی در کار نیست ولی واقعاً رنگش عوض شده است. حال به دلیل اینکه غیرواقعی را واقع نشان می‌دهد می‌تواند مشمول سحر باشد.

خلاصه

بنابراین فرمایشی که بعضی از فقها دارند این است که ما به‌طور مطلق نمی‌توانیم بگوییم که استفاده از قوانین طبیعی در زمانی که به صورت گفت‌وگو متداول علمی در نیامده است و حالت شخصی و فردی دارد سحر است. می‌گوییم این کلاً از مقوله سحر بیرون است و بحث علم طبیعی است و زمانی جزء اسرار بوده است یا اینکه لااقل می‌گوییم در صورتی که اراءة الباطل حقا باشد سحر است و الا نمی‌شود بگوییم مطلقاً سحر است. مثلاً بعضی از موارد فلسفی یا عرفانی هست که زمانی کم‌تر کسی آن را می‌داند و لذا جزء چیزهای عجیب و غریب تلقی می‌شود. مثلاً وحدت شخصی چیزی است که در زمانی خیلی عجیب و غریب می‌باشد و زمانی هم تداول پیدا می‌کند و به صورت قاعده‌ای در می‌آید و وحدت تشخیصی و شخصی روشن می‌شود. الان در فلسفه خیلی از موارد را داریم که وقتی جزء اسرار بود و بعدها گفته شده است. در علم هم این‌طور است مثلاً در کیمیا که از قدیم پایگاه و جایگاه علمی داشته است بعضی از چیزها جزء قوانین عالم به حساب می‌آمد منتهی آن وقت اسرارآمیز بوده و هنوز روش‌مندی علمی و تولید انبوه نداشته است. حال اینکه کسی بگوید این‌ها هم جزء سحر است مطلقش درست نیست در صورتی‌که در او اراءة الباطل حقا باشد ممکن است بگوییم سحر است یعنی اگر بگوییم مطلقاً سحر نیست لااقل در یک قسم سحر است. اگر چنین چیزی باشد ملاک اراءة باطل حقا است.

بنابراین این قسم از علوم غریبه عرضی که در واقع بهره‌گیری از قوانین ماورای طبیعت نیست بلکه استفاده از قوانین طبیعی در عصر و زمانی است که این قاعده مکشوف نیست و در انظار دیگران خیلی عجیب می‌آید مانعی ندارد مگر اینکه اراءة الباطل حقا باشد که سحر می‌شود یا اینکه بر آن اضلال و ایذاء و اضرار عناوین ثانوی دیگر حاکم شود.

اعجاز و کرامت

در اعجاز و کرامت هم این مطلب مطرح است که آیا اعجاز و کرامت استفاده از این قوانین ماورای طبیعی است که بخش زیادی همین است یعنی در یحیی الموتی و یمیت الاحیا و شفا دادن کور و امثال این‌ها سلسله علل اراده شخص و یک علل ماوراء طبیعی اثر می‌گذاشته گرچه همان‌ها روی امر طبیعی اثر می‌گذارد مثلاً عصب را درست می‌کند تا سرطان خون عوض

شود و مزاحمت کنار رود. نه فقط در اعجاز و کرامت بلکه در جاهایی که یک قانون کاملاً طبیعی است منتهی در عصری است که هیچکس آن را نمی‌فهمد این هم می‌تواند اعجاز و کرامت به حساب بیاید مثلاً وقتی می‌گوییم که اعجاز حضرت موسی و حضرت عیسی بهره‌گیری از قوانین غیرطبیعی بوده است تا در این عالم طبیعت تأثیر واقعی بگذارد اعجاز و کرامت می‌شود یا اینکه حتی اگر شود از قانون طبیعی استفاده باز هم می‌تواند اعجاز و کرامت به حساب بیاید چرا که قوانین طبیعی خیلی مکشوف نبوده است ولی با عنایت الهی او آگاه به آن قانون شده است یعنی آگاهی شخص به قانون طبیعی با عنایت الهی بوده است و بر حسب طبیعت کسی نمی‌توانسته به آن آگاه شود. آیا این هم می‌تواند نوعی از اعجاز و کرامت شود. این بحثی است که در کلام باید صحبت شود.

حد ساحر

فرع یازدهم در بحث سحر بحث حد قتل برای ساحر است. گرچه جایش اینجا نیست و باید در حدود بحث شود اما بعضی مطرح کرده‌اند. گفتیم به صورت مجمل و گذرا اشاره‌ای به بحث حد قتل داشته باشیم.

در آیه

برای حد قتل در آیه سه قول ثابت است که اگر دقیق شویم به دو قول برمی‌گردد:

۱. مطلقاً حد ساحر قتل است كما هو المشهور.

۲. حد ساحر قتل نیست

۳. در صورتی که سحر ساحر همراه با انکار نبوت یا انکار ضروریات یا استحلال و حلال شماردن سحر باشد حدش قتل

است اما اگر همراه با این‌ها نباشد حدش قتل نیست.

قول سوم اگر به معنای این باشد که استحلال سحر یا انکار ضروری بر مبنایی باشد که به حکم منجر می‌شود قول جدیدی

نیست برای اینکه هر چیزی و هر کسی که انکار ضروری کند و منجر به کفر شود حد قتل برایش ثابت می‌شود و لذا می‌شود

بگوییم این قول جدیدی است. فقط یک نکته است که می‌شود به واسطه آن این را قول جدید دانست و آن اینکه بگوییم

مستحل سحر مستحق قتل است ولو اینکه منجر به انکار نبوت و توحید هم نشود و کسی نگوید این کفر است ولی باز می‌گوییم

دلیل می‌گوید اینجا حکمش قتل است ولو اینکه کافر واقعی به حساب نیاید. لذا به این ملاحظه می‌شود این را قول مستقلی به

حساب آورد. در هر حال مقصود ساحر مسلم است بنا به روایتی محل بحث است.

مبنای اقوال

مبنای این سه یا چهار احتمالی که در باب حد قتل برای ساحر در کتاب حدود ذکر شده است پنج روایت است که در این بحث وارد شده است. این روایات عمدتاً در جلد هجده ابواب بقية الحدود صفحه پانصد و هفتادوشش است.

روایت محمد بن یعقوب

روایت اول باب این است که «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ يُقْتَلُ وَ سَاحِرُ الْكُفَّارِ لَا يُقْتَلُ قَبِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ص وَ لَمْ لَا يُقْتَلُ سَاحِرُ الْكُفَّارِ قَالَ لِأَنَّ الْكُفْرَ أَكْبَرُ مِنَ السِّحْرِ وَ لِأَنَّ السِّحْرَ وَ الشَّرْكَ مَقْرُونَانِ^۱» البته شاید احتمال ضعیفی باشد که مقصود سحر کننده مسلمانها نیست بلکه سحر کننده کفار است ولی ظاهر این روایت که سَاحِرُ الْمُسْلِمِينَ يُقْتَلُ این است که ساحر بما هو ساحر کشته می شود چه همراه با انکار ضروری باشد یا استحلال چه نباشد لذا اطلاق دارد. این یک روایت است که بین کسی که مستحل سحر باشد یا منکر حرمت سحر فرقی نگذاشته است.

روایت بشار بن سیار

دومین دلیل در این بحث که روایت ضعیفی است که عن بشار دارد. «وَعَنْ حَبِيبِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْعَطَّارِ عَنْ بَشَّارٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: السَّاحِرُ يُضْرَبُ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً وَاحِدَةً عَلَى رَأْسِهِ^۲» این روایت هم بشار بن سیار اگر باشد راهی برای توثیق دارد منتهی حبيب ابن بشر توثیق ندارد لذا روایت توثیق ندارد. این روایت ظاهراً سندی از شیخ دارد که عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ است و اگر آن را بگیریم و بعد بشار را بگوییم بشار بن سیار احتمال صحت این روایت بعید نیست. این روایت هم مطلق است.

روایت ابی الجوزاء

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ ع قَالَ: سئل رَسُولُ اللَّهِ ص عَنِ السَّاحِرِ فَقَالَ إِذَا جَاءَ رَجُلَانِ عَدْلَانِ فَشَهِدَا بِذَلِكَ فَقَدْ حَلَّ دَمُهُ^۳ روایت ابی الجوزاء معتبر نیست. می گوید اگر دو نفر شهادت دادند که این ساحر است خون او مباح است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۶۵

۲. همان، ص ۳۶۶

۳. همان، ص ۳۶۷

روایت غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبٍ

وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبِ بْنِ قَيْسِ الْبَجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ عَلِيًّا ع كَانَ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئًا مِنَ السِّحْرِ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ وَ حَدَّهُ الْقَتْلُ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ الْحَدِيثُ؛

عین همین مضمون در روایت دیگری است که پنجمین روایت در باب بیست و پنج ابواب ما یکتسب به است که سندش ضعیف است.

دلالت روایات

این پنج روایت در باب حد قتل آمده است. به ظاهر همه این روایات می‌گویند حد ساحر قتل مطلق است فقط در یکی دارد که ساحری که مسلم باشد و کافر را استثناء می‌کند که مقید می‌شود. بنابراین اگر ما باشیم و این روایات با قطع نظر از بحث سندی باید بگوییم که ظاهر این روایات این است که حد ساحری که مسلمان باشد قتل است چه معتقد به تأثیر سحر باشد یا نباشد و معتقد به خدا باشد یا نباشد فرقی نمی‌کند فقط باید مسلمان باشد چه مستحل سحر باشد چه نباشد. اگر دقیق باشیم مستحل سحر اگر بگوییم کافر است ممکن است بگوییم روایت می‌گوید این نباید کشته شود و به عکس هم حتی ممکن است نتیجه دهد. اینکه کسی ساحر را بر مستحل سحر حمل کند خلاف ظاهر است یا حمل بر کسی که معتقد به این است که سحر منهای خدا تأثیر می‌گذارد هم خلاف ظاهر است مگر اینکه در حد کفر برسد آن وقت ظاهر روایت اول این است که حد قتل برای او نیست مگر از حیث کفرش. حال دو وجه دارد که آیا کافر مرتد را می‌گیرد یا غیر مرتد را.

سند روایات

از نظر سند آقای خوئی بیشتر به روایت غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبِ بْنِ قَيْسِ الْبَجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ تَمَسَّكَ كَرْدَه‌اند. چون غِيَاثِ بْنِ كَلُّوبِ محل بحث است. ایشان گفته‌اند روایت ضعیف است و بحث را کنار گذاشته‌اند در حالی که زمانی که ایشان بحث را مطرح می‌کردند، باید روایت النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ را به خاطر بودن در کامل الزیارات معتبر می‌دانستند. مقداری به آقای خوئی اشکال است که چطور به این نظر رسیده‌اند. یک نکته در اینجا باقی است که طبق روال و قواعد طبیعی روایت دوم باب سوم یعنی روایت إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ معتبر است. یک سند روایت سوم باب اول هم که شیخ است معتبر است. النَّوْفَلِيُّ عَنِ السَّكُونِيِّ محل بحث است و ممکن است کسی آن را معتبر بداند. بنابراین روایت معتبری در حد ساحر وجود دارد منتهی ساحر مسلمان و ظاهر مسلمان هم بعید نیست که مسلمان و کافر اصلی باشد.

الحدود تُدرع بالشبهات

تنها شبهه‌ای که وجود دارد قاعده الحدود تُدرع بالشبهات است. این قاعده را در کتاب حدود بحث کردیم و در آنجا پذیرفتیم بر خلاف آقای خوئی و آقای تبریزی. گفتیم که بعید نیست قاعده الحدود تدرع بالشبهات در موضوع مهمی مثل حد قتل که بخواهیم با یکی دو روایت که سندش محل کلی اختلاف است و با یک مشرب فقهی و رجالی خاص سند را درست کرده و حکم کنیم شمول داشته باشد. یعنی حدی مثل قتل را نمی‌شود با یکی دو روایت که سند محل بحث است ولو اینکه ما هم به لحاظ کلی این روایت را پذیرفتیم اثبات کرد و قاعده الحدود تدرع بالشبهات می‌گوید نمی‌شود حکم به حد کرد. این مبنا را آقای گلپایگانی رحمة الله علیه هم داشتند و ما هم این را قبول داریم. پس طبق همان قواعد متعارف رجالی و استظهارات عرفی که در روایات انجام می‌دهیم اینجا وجهی نداریم که این روایت را حمل بر ساحر مستحل کنیم و از اطلاق دست برداریم. باید بگویید اگر ساحر مسلمان باشد کشته می‌شود و حدش قتل است ولی به دلیل قاعده الحدود تدرع بالشبهات ما نمی‌توانیم معتقد به این باشیم. اگر غیر از این بود باید حد قتل را بپذیریم. و لذا آقای خوئی بر مبانی خودشان باید این طور فتوی می‌دادند که فتوی نداده‌اند درحالی که مبنای متقدمشان که کامل الزیارات بود را قبول داشتند. نجاشی در مورد ابوالبختری می‌گوید کذاب می‌گوید کذاب لذا روایت دوم قطعاً ضعیف است و از سه روایت دیگر دو روایت محل بحث است ولی ما تصحیح می‌کنیم ولی از باب قاعده الحدود تدرع بالشبهات می‌گوییم حد ساحر قتل نیست و اگر ساحر منکر ضروری باشد که به توحید برگردد طبق قواعد خودش مرتد می‌شود ولی در شرایط عادی نمی‌شود بگوییم حد قتل است.

بیانی از نهج البلاغه

چند جمله‌ای از نهج البلاغه عرض می‌کنیم. خطبه صد و نودوشش نهج البلاغه بخشی از یک خطبه مفصل بود. بیاناتی در باب پرهیز از دنیا و هوای نفسانی دارند که شاید صد نوع بیان در نهج البلاغه در این باب باشد. بخش مهمی از نهج البلاغه در همین نشان دادن تصویر واقعی از دنیا است. **أوصيكمُ عبادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا تَوْصِيَةً بِتَقْوَى اللَّهِ** و ما را از دنیا بر حذر می‌دارند. توصیف‌هایی که در اینجا از دنیا می‌کنند **فَإِنَّهَا دَارُ شُحُوصٍ وَ مَحَلَّةٌ تَنْغِيصُ دُنْيَادَارِ شُخُوصِ** است. شخوص همان رفتن و سیر و انتقال است البته شخوص در آنجایی است که کلاً کسی از جایی کنده شود و به مقصد دوری حرکت کند. دنیا دار شخوص است یعنی جایی است که به‌طور کامل از آن جدا خواهید شد و به مقصد دوری حرکت خواهید کرد. دنیا دار رها کردن و حرکت به سمت مقصد دوری است. **وَ مَحَلَّةٌ تَنْغِيصُ جَائِي** است که در آن غصه‌ها وجود دارد. این همانی است که در خطبه‌های دیگر حضرت تأکید دارند که هم نمی‌ماند و باید رفت و هم آنچه هست چیز خالصی نیست. دنیا دو وجهه دارد هم رفتنی است و هم آنچه امروز هست به‌طور کامل شیرین و خوش‌نشین نیست.

ساکنها ظَاعِنٌ وَقَاطِنَهَا بَائِنٌ کسی که اینجاست سفر می‌کند و آنچه اینجا آرام است در حقیقت جدا است. اینجا ساکنش مسافر است و کسی که در اینجا مسکن گزیده است جدا است. بائِن می‌شود به لحاظ آینده است یا اگر دقیق‌تر حساب کنیم یعنی همین الان هم بائِن است یعنی انسان در این دنیا در همین حالی هم که اینجاست در حقیقت جدا است و اینجایی نیست و در آینده این تمام می‌شود و کمال پیدا می‌کند. تَمِيدٌ بِأَهْلِهَا مِيدَانُ السَّفِينَةِ تَقْصِفُهَا الْعَوَاصِفُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ تشبیه زیبایی در اینجا آورده‌اند که همه ساکنان کره زمین مثل سرنشینان یک کشتی هستند که در طوفان دریا گرفتار شده‌اند. این سرزمین شما دقیقاً مثل کشتی و سفینه است که در تلاطم یک طوفان دریایی گرفتار آمده است. کسانی که در کشتی طوفان‌زده نشسته‌اند و سرنشینان این کشتی طوفان‌زده در یک اقیانوس موج و متلاطم بعضی با سرعت بیرون می‌روند و غرق در آب‌ها می‌شوند و بعضی هم که می‌مانند ماندنشان ماندن آرامی نیست و در یک سفینه طوفان‌زده است. کل دنیا از آغاز تا انجام یک کشتی طوفان‌زده است حقیقت دنیا همین است کل این عالم یک کشتی طوفان‌زده است و پایش به جایی بند نیست. کره زمین در فضای بی‌کران کهکشانیها و ستارگان رها شده و به حرکتی می‌چرخد. اگر به نقشه کل عالم نگاه کنید کل این کره در فضای بی‌کران عالم مثل قطعه‌ای است که می‌چرخد و با ظرائف و حکمت‌هایی به حیات خودش ادامه می‌دهد. انواع احتمالاتی که در این عالم هست که با آن این کره نابود می‌شود به‌طور مطلق وجود دارد. با نگاه طبیعی کلیت این کره مثل کشتی است که در دریای طوفانی رها شده است. اگر فردی هم نگاه کنید آدم‌ها در معرض انواع بلاها و خطرها هستند. اگر همه شما این امواج طبیعی اجتماعی و فردی و شخصی محاسبه کنید می‌فهمید که تشبیه و سخن مولا سخنی حقیقی و گویای واقعیت‌هایی جدی است. گویای این است که همه ما در جایی قرار داریم که حقیقتاً طوفان‌زده است. تَمِيدٌ بِأَهْلِهَا مِيدَانُ السَّفِينَةِ تمید همان متزلزل سازی و مضطرب کردن است. صاحبان خودش را مضطرب می‌کند همان‌طور که سفینه ساکنان خودش را به اضطراب می‌کشاند. این سفینه کشتی طوفان‌زده و مصیبت زده در میان امواج یک اقیانوس موج چگونه سرنشینانش را به اضطراب می‌کشاند و به این سمت و آن سمت پرتاب می‌کند رابطه کل این عالم با اهلس این‌طور است. فَمِنْهُمْ الْغَرَقُ الْوَبِقُ وَ مِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى بَطُونِ الْأَمْوَاجِ بعضی از سرنشینان این کشتی طوفان‌زده غرق و هلاک می‌شوند و آن‌ها هم که نجات پیدا می‌کنند وَ مِنْهُمْ النَّاجِي عَلَى بَطُونِ الْأَمْوَاجِ نجات پیدا کرده اما سوار بر موج‌ها نجات پیدا می‌کند. این‌طور نیست که کشتی آرام شده و طوفان بخوابد و به ساحل بیایند بلکه سرنشینان این عالم مثل سرنشینان کشتی هستند که در طوفان دریا عده‌ای بیرون می‌افتند و هلاک می‌شوند عده‌ای که می‌مانند عَلَى بَطُونِ الْأَمْوَاجِ مانده‌اند یعنی نباید احساس آرامش پیدا کنند. شما هم در معرض این خطرها و امواج هستید. تَحْفِزُهُ الرِّيحُ بِأَذْيَالِهَا وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا در عینی که هنوز هلاک نشده ولی بادها با همه اطراف خودش او را به این سو و آن سو پرت می‌کند یعنی همین‌که نمرده و در کشتی طوفان‌زده است دائم به خاطر تلاطم امواج به این سو و آن سو پرتاب می‌شود وَ تَحْمِلُهُ عَلَى أَهْوَالِهَا دائم با ترس و حولی در آنجا زندگی می‌کند.

فَمَا غَرِقَ مِنْهَا فُلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ وَمَا نَجَا مِنْهَا فِإِلَى مَهْلِكٍ بِهِ جَايَ مِنْ، ما آورده برای ناچیز نشان دادن سرنشینان کشتی طوفان زده و سفینه ماتم زده. آن‌ها که در طوفان این کشتی طوفان زده غرق شده‌اند فُلَيْسَ بِمُسْتَدْرِكٍ دیگر بر نمی‌گردند. و آن‌هایی هم که نجات پیدا کرده‌اند اولاً نجاتشان عَلَي بَطُونِ الْأَمْوَاجِ است و آرامشی در آن نیست و ثانیاً این طوفان طوفانی است که آخرش این‌ها را هلاک می‌کند پس باقی مانده‌های این کشتی طوفان زده عالم هم آرامشی ندارند برای اینکه عَلَي بَطُونِ الْأَمْوَاجِ هستند. هزاران احتمال خطری که کل عالم و کره زمین و نسل‌ها و جوامع و افراد و خانواده‌ها را تهدید می‌کند این‌ها را کنار هم بگذارید می‌بینید چقدر ضریب این احتمال بالا است. انسان در اینجا عَلَي بَطُونِ الْأَمْوَاجِ است. تازه هرچقدر هم جلو بکشد آخرش اِلَى مَهْلِكٍ است. عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ فَاعْلَمُوا وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ اِذَا خُوبٌ بِهٖ تَشْبِيهٌ عَمِيقٌ وَ گویای مولا دقت کنید و تصویر این باشد که عَلَي بَطُونِ الْأَمْوَاجِ هستیم و در سفینه‌ای هستیم که تَقْصِفُهَا الْعَوَاصِفُ و اینکه اِلَى مَهْلِكٍ هستیم نتیجه این می‌شود که الان که عَلَي بَطُونِ الْأَمْوَاجِ هستیم و زمینه‌ای برای کار وجود دارد بفهمیم درحالی‌که زبان‌ها آزاد و بدن‌ها صحیح و اعضاء نرم و منعطف است. وَ الْمُنْقَلَبُ فَسِيحٌ وَ جَايَ كَارِ فِرَاوَانَ است. می‌شود کارهایی انجام داد و میدان بازی وجود دارد تا وقتی که اعضا در خدمت شما است و بدن‌ها سالم است و زبان‌ها گشوده به حق می‌تواند باشد و میدانی برای عمل وجود دارد. قَبْلَ اِرْهَاقِ الْفَوْتِ وَ حُلُولِ الْمَوْتِ فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نَزْوَلَهُ وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ قَبْلَ اِذِ اِنْجَاءِ نَهَائِي بِرِسْدِ هَرِ كَارِي مِي تَوَانِيِدِ بِكُنِيِدِ بِسْمِ اللّٰهِ. اِيْنِ فِرِصْتِ بَسِيَارِ نَاجِيِزِ دَرِ كُشْتِي طُوفَانِ زِدِهٖ اِسْتِ. اِيْنِ فِرِصْتِ دِسْتِ شَمَا اِسْتِ تَا هِسْتِ كَارِي كُنِيِدِ وَ فَحَقَّقُوا عَلَيْكُمْ نَزْوَلَهُ وَ لَا تَنْتَظِرُوا قُدُومَهُ اِيْنِ نَزُولِ مَرِغٍ وَ مَهْلِكِ رَا بَرَايِ خُودِ مَحْقُقِ كُنِيِدِ وَ دَائِمِ مَتُوجِهِ اِيْنِ بَاشِيِدِ وَ هَمِيِشِهٖ تَصْوِيِرِ كُنِيِدِ وَ دَرِ اِنْتِظَارِ اَمْدَنِ اَن نَنشِيِنِيِدِ. مَرِغِ رَا اِلَانَ بَرَايِ خُودَتَانِ مَحْقُقِ كُنِيِدِ اِگَرِ مَا مَرِغِ رَا دَائِمِ بَرَايِ خُودِمَانِ تَصْوِيِرِ وَاقِعِي وَ مَحْقُقِ كُنِيِمِ بِهٖ اِيْنِ دِسْتُورِ عَمَلِ كَرْدِهٖ اِيِمِ.